



۲۰۱۶/۰۶/۲۱



م. نسیم اسپر  
ملک الشعراى افغانها در هجرت

## جهان در جنگال یک قدرت!

با ختم جنگ جهانی دوم، ظاهراً جنگ جهانی دیگری که جنگ سومش نامید، به راه نیفتاده است، اما در سراسر جهان به رنگ و مفهوم دیگری، جنگ های قومی، مذهبی، جاه طلبی، جهان گشائی و. و. و تا امروز جریان دارد و صلح و آرامش به شیوه ای از جهان رخت می بندد و بیگناه ترین مردم قربانی می دهند.

هجوم اتحاد جماهیر شوروی وقت در افغانستان و قیام مردانه مردم آزادی خواه و سلحشور آن، با شکست قوای سرخ و از هم پاشیدن نظام سوسیالیستی و ممالک وابسته به آن با پیمان وارسا انجامید، توازن قوا برهم خورد و سبب شد که جهان یک قطبی و امریکا یکه تاز میدان سیاست شود.

تهاجم عساکر اضلاع متحده امریکا بر عراق و افغانستان، برپا شدن جنگ ها با تغییر نظام ها، به نام بهار عرب، کشتار های دوام دار اسرائیل در فلسطین و آتش باری های پیهم بر غزه، در سایه حمایت اضلاع متحده و دیگر مداخلات پشت و روی پرده در شرق و غرب، نمونه ای روشنی است از دست بالا داشتن امریکا در برهم زدن صلح جهانی برای منافع خودش. تعجب آور هم این که در هر گوشه ای از جهان این امریکا است که برای حل مسایل خورد و بزرگ پای پیش می کند و مشکلی بر مشکلات می افزاید و یا خود سبب بروز وقایع می شود تا زمینه ای یا بهانه ای برای مداخله ایجاد شود.

چند سال قبل به همین مناسبت سروده ای داشتم که با تغییرات کوچک در چند مصرع آن یک بار دیگر خدمت دوستان تقدیم می کنم :

## جهان در جنگال یک قدرت!

می آزمود زور، به زور آوری دگر	یاد آنکه بود اهل جهان را سری دگر
پا می شکست دست توانا تری دگر	کس را مجال دست درازی به کس نبود
بار جهان فتاد به دوش خری دگر	آن کاخ اقتدار فرود آمد و شکست
دردا که غیر غصه ندارد بری دگر	این بارکج، درست «به منزل نمیرسد»
سر برکشید از دل شب، اژدری دگر	کوبیده شد اگرچه سر افعی زمان
خونخوار تر به پنجه خونین تری دگر	گرگی درنده تر، به دل رمه اوفتاد

ما را گمان که فتنه دوران فرو نشست  
بر پله مراد دریغا رسیده اند  
گسترده بود دامن بیداد در جهان  
بودند نوکران اجانب، زمامدار  
هر روز، روز غصه و هر شام، شام غم  
در رد کفر دست حقیقت بلند شد  
طفل بهانه خوست و امیر بهانه جو  
برضد جنگ سفسطه می خواند و مدام  
نازم ترا «اسیر» به این راست گفتنت

غافل ز آتش دگر و اخگری دگر  
یک جمع بی اراده و کور و کری دگر  
شد درد ها فزون ز ستم گستری دگر  
سر زد ز جانب دگری نوکری دگر  
در شهر شور و غلغله و محشری دگر  
کفر دگر کشید سر، از کافری دگر  
هردم زند ز خون کسان ساگری دگر  
سنگر زند به جنگ پی سنگری دگر  
چون تو کجاست شاعر روشنگری دگر

م. نسیم «اسیر» ۱۶ جون ۲۰۰۶م، فرانکفورت

